**مينو**

**شاپور احمدی**

تو چرا این‌جوری شدی؟

کاسه را ته آب نزن.

\*\*\*

چی، هیچ یادت نیست آن روزها

لکه‌ای ماهگون و نارنجی بودم

بر فرش گداخته

و مهتاب سرد

سرانگشتانم را به لرزه درآورده بود؟

\*\*\*

آره، روی دماغت خوابيده بودی.

و عرقی شرمناک

در گودیهای درخشان می‌بارید.

\*\*\*

از پسین تا حالا هوای بنفش بر قلوه‌ریگها می‌ماسد.

\*\*\*

آن روز تکه‌سنگی تفتدیده بودم از ماه

تپیده میان گل و بوته

بالای تپه‌ای از تپاله.

\*\*\*

در این وقت پایم می‌خزد.

\*\*\*

در بوی جفت بدیمن خود

هر گنجشكي چرا نازک می‌خواند؟

\*\*\*

چشمان خمار پری بدکار

در ژرفای پسین بهاری می‌رهد.

\*\*\*

به دنبال سایه‌ای بر سنگهای کبود راندیم.

\*\*\*

آبرنگهای تیز و جوشان را درنورديدیم.

\*\*\*

آری در باران بدان هنگام که بر چوبه‌ی زایشگاه می‌پیچیدم

بر گذرگاهت رود ستیزه‌گر سایه انداخت.

\*\*\*

در شب تیره پیش یزدان بودم.

هنگام خواب ناله‌ای در خروش مرغان زارید.

دل روشنم گمان کرد چیزی را می‌گسلم.

با آن حال زار سه روز نگذشته بود، خونبار جَستَم.

و سوگوار به در منزل رسیدی

عرقسوز کرده بودی.

نخستین آدم بودی.

\*\*\*

در سرما بر کتفم چرم گاو دوختند.

چرا بلبلان این قدر ناز در خاطر دژخیم زمستان می‌خوانند؟

سرشک تاریک باریدم.

خون از لب لاژورد به تشت ریختم.

با رخان زرد و دلهای کیمیا

بی‌نشان را بر هم افکندند.

\*\*\*

پس از سه شبانه‌روز در بوق سگ

روشن و توانا بامداد به خانه رسیدم.

پیکر رود نیک را می‌ستاییم.

پیکر سراسر آفرینش را می‌ستاییم.

و اکنون زره‌ای نیک کالبدم را پوشانده است.

\*\*\*

اینک خواستار آنم که در پوست سگ آبزی بخسبم،

پوست درخشان سیصد ماده‌سگ آبی

که هر یک چهار بچه زاییده است.

\*\*\*

یَثا اََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََََهو وَیریو .....

اَشم وُهو\* .....

\*\*\*

پس از مِِهی سمی

یخبندان سبز

شکافهای خونی ناخنها و گونه‌ها را

از ویرمان می‌بَرَد.

دود پاک و مرغان را می‌ستاییم.

\*\*\*

خود در شبماه به گیتی

دور از رنگت دلم می‌سوخت.

به ابرویت سوگند گل و سنبل را درآمیختی.

چشمانی پر از مِی در چُرتم خراب شدند.

\*\*\*

شیردان بز سپیدمو را به دهان گرفتیم.

\*\*\*

در هوای بنفش

گنجشکهای کر و گنگ

بر سنگواره‌ها پوز می‌خندند.

از رو می‌رویم.

هزاران بی‌کس و باران ندیده

از سایه‌ی دره‌ی ستیزه‌گر آمدند بچزانند.

\* یَثا اَهو وَیریو (*اوستا، یسنا، هات 27، بند 13*) و اَََََََََشم وُهو (همان، بند 14) هر دو در همه‌ی بخشهای اوستا دیدهمی‌شوند و مشهورترین نیایشهای زرتشتی هستند.